

جلوهای حقوقی سیاست جنایی مشارکتی افغانستان در قبال

خشونت علیه زنان

نگارنده: عبدالملک وحیدی^۱

چکیده

افزایش خشونت علیه زنان، احساس ناامنی را در بین بانوان به وجود آورده است. این امر، در کشور ما مشهود است. هرچند تأمین امنیت شهروندان، از جمله زنان، در صلاحیت دولت‌ها است، ناکامی اقدامات رسمی و پاسخ‌های صرفاً دولتی در رویارویی با خشونت علیه زنان، عدم تأمین عدالت و امنیت، برای بانوان ضرورت اتخاذ به سیاست جنایی مشارکتی بازگو می‌کند. سیاستی که با سازمان‌دهی پاسخ‌های هیئت اجتماع در قبال خشونت علیه زنان، زمینه‌ساز حضور و مداخله مردم و نهادهای مردمی برای رسیدگی به امور جنایی را فراهم کند.

اینک این پرسش مطرح است که: آیا می‌توان جلوه‌هایی از سیاست جنایی مشارکتی در قبال خشونت علیه زنان را در نظام حقوقی افغانستان مشاهده کرد؟ مقاله حاضر، به منظور پاسخ‌دهی به این پرسش، از طریق بررسی داده‌های کتابخانه، روی کرد سیاست جنایی مشارکتی افغانستان را به بحث گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند که: در افغانستان، سیاست جنایی مشارکتی در قبال خشونت علیه زنان، به معنای واقعی، شکل نگرفته است. هرچند رویکردهای مشارکتی در متون حقوقی جلوه‌گر است، اما هنوز نمی‌توان آن را سیاست جنایی مشارکتی نام نهاد و پاسخ سازمان‌یافته هیئت اجتماع در رویارویی با خشونت علیه زنان دانست.

واژه‌گان کلیدی: سیاست جنایی مشارکتی، خشونت علیه زنان، زنان قربانی

خشونت، پیش‌گیری از جرم.

مقدمه

گسترش روزافزون پدیده‌های مجرمانه، احساس ناامنی را در بسیاری از جوامع به وجود آورده است. بخش زیادی از این پدیده‌ها در قالب انواع خشونت علیه زنان صورت می‌گیرد. وقوع روی دادهای خشونت‌آمیز علیه زنان، حقوق انسانی شان را ضعیف کرده و احساس ناامنی را در آنها به وجود آورده است.

هرچند تأمین امنیت زنان، همانند امنیت سایر شهروندان، از وظایف ذاتی دولت‌ها می‌باشد، اما ناکامی اقدامات رسمی و پاسخ‌های صرفاً دولتی در برابر پدیده‌های مجرمانه و افزایش تورم کیفری، ضرورت توجه به سیاست جنایی، به‌ویژه سیاست جنایی مشارکتی را به وجود آورده است. سیاستی که بتواند با مشارکت مردم و نهادهای مدنی، پاسخ‌های سازمان‌دهی‌شده‌یی را در برابر پدیده‌های مجرمانه و در رویارویی با خشونت علیه زنان، ارائه نماید.

اینک، این پرسش‌ها مطرح است که: آیا در کشور ما روی کرد مشارکتی شکل گرفته است؟ آیا می‌توان جلوه‌هایی از سیاست جنایی مشارکتی در قبال خشونت علیه زنان را مشاهده نمود؟ مقاله حاضر، تلاش می‌کند پاسخی به پرسش‌های فوق ارائه نماید. بدین‌منظور ابتدا مفهوم سیاست جنایی مشارکتی بررسی می‌گردد و در گام دوم، جلوه‌هایی از این سیاست، در رویارویی با خشونت علیه زنان مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۱. مفهوم‌شناسی سیاست جنایی مشارکتی

سیاست، واژه عربی است از ریشه «ساس» و هم معنی با واژگان «دَبر» به معنای تدبیر و چاره‌جویی، «حکم» به معنای قضاوت کردن و «ادار» به معنای اداره کردن امور است (العلبکی؛ ۲۰۰۸: ۹۲۵)، که معادل کلمه لاتینی «پالیسی»^۲ می‌باشد (جاجی ده‌آبادی؛ ۱۳۷۸: ۹).

این واژه در بردارنده نوعی از اندیشه‌گی، هدایت‌شده‌گی و غایت‌مندی است؛ به همین جهت از شنیدن این واژه به‌صورت مطلق، هرگونه روش، مشی و طرح کلی برای اداره یا به‌کرد هر امری از امور (شخصی یا اجتماعی) فهم می‌شود (آشوری؛ ۱۳۸۶: ۲۱۲)؛ اما امروزه به گونه‌یی معطوف به مقوله قدرت و حاکمیت شده و «مفهوم علم یا هنر چه‌گونه‌گی بررسی و تحلیل اشکال روابط قدرت و نحوه اعمال آن» (ابولحمد؛ ۱۳۶۵: ۱۲) و یا «تدبیر و اقدام فردی و جمعی جهت اداره امور کشور» (مدنی؛ ۱۳۷۴: ۱۵) را یافته است.

هرگاه واژه سیاست با پس‌وندی همراه شده و به شکل مضاف به کار رود، معنای مندرج در ماهیت سیاست نیز در همان زمینه جهت داده می‌شود (وحیدی؛ ۱۳۸۹: ۱۹)؛ مانند سیاست جنایی، که به مفهوم اتخاذ تدبیر توسط هیئت اجتماع در امور جنایی است.

سیاست جنایی در رویکرد موسع، شامل مجموعه وسیعی از پاسخ‌های سازمان‌دهی شده هیئت اجتماع در قبال پدیده‌های مجرمانه است. این وسعت قلمرو، موجب تنوع در مدل‌ها و اقسام سیاست جنایی گردیده است. سیاست جنایی به لحاظ موضوع و کاربرد، به سیاست جنایی تقنینی، قضایی و اجرایی طبقه‌بندی شده است (کامیاب؛ ۱۳۸۰: ۱۴)؛ هرچند در برخی نوشتار دانش‌گاهی سیاست جنایی مشارکتی هم در کنار موارد فوق آورده اند؛ یعنی این دسته از سیاست جنایی را قسیم سیاست جنایی تقنینی، قضایی و اجرایی دانسته و در کنار آن‌ها آورده‌اند (نور محمدی؛ ۱۳۹۰: ۳۴)، که درست به نظر نمی‌رسد.

در تعریف سیاست جنایی مشارکتی، برخی از حقوق‌دانان آورده‌اند: «سیاست جنایی مشارکتی، یعنی یک سیاست جنایی همراه با مشارکت جامعه مدنی، که در چهارچوب آن اهرم‌ها و نهادهای دیگر در کنار پولیس و دستگاه قضایی پاسخ به پدیده مجرمانه را سازمان می‌بخشد» (نجفی‌ابرنادادی؛ ۱۳۷۸: ۲۶۵).

واقعیت این است، که این تعریف و تعریف‌های مشابهی که از سیاست جنایی مشارکتی شده است، تفاوت جوهری با تعریف خود سیاست جنایی ندارد. جز این که تأکید بیش‌تر به حضور و نقش مردم در فرایند پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه، دارند. این امر، بدان جهت است که سیاست جنایی مشارکتی، همان سیاست جنایی است، منتها شکل تکامل‌یافته‌تر آن، که حضور و نقش نهادهای مردمی و مدنی را در کنار نهادهای رسمی و دولتی به رسمیت شناخته است؛ اگر فلسفه سیاست جنایی را جلوگیری از بزه‌کاری و باز جامعه‌پذیرکردن بزه‌کاران بدانیم و اگر برقراری و پای‌داری امنیت و زنده‌گی مسالمت‌آمیز را وظیفه همه‌گانی و مرتبط با سرنوشت همه افراد انسانی تلقی کنیم، طبیعی است که حضور مردم و نهادهای مدنی و مردمی در فرایند مختلف سیاست جنایی ضروری بوده و از لازمه منطقی یک سیاست جنایی موفق به حساب می‌آید.

پذیرش مشارکت مردمی، از آن‌رو فصل مقوم سیاست جنایی به حساب می‌آید، که حضور مردم و نهادهای مردمی از قبیل رسانه‌های گروهی، شوراها، محلی، کانون‌های فرهنگی، اتحادیه‌های قومی، سازمان‌های اجتماعی و... هم در مرحله تدوین لوایح و تنظیم قوانین و شکل‌گیری سیاست جنایی تقنینی در زمینه‌های جرم‌انگاری، کیفرگذاری و... اثرگذار می‌باشد و هم در سیاست جنایی قضایی و دادرسی عادلانه و به‌ویژه در زمینه میانجی‌گری، داوری، اقناع بزه‌دیده و باز پذیرش اجتماعی بزه‌کار و... نقش مثبت دارد. همین‌طور در مرحله اجرای مجازات و یا در تعامل پولیس و در زمینه

امنیت، کنترل و پیش گیری ایفای نقش خواهد کرد. بدین ترتیب مشاهده می کنیم که سیاست جنایی مشارکتی می تواند در سیاست جنایی تقنینی، قضایی و اجرایی دخیل باشد؛ از این رو، نباید سیاست جنایی مشارکتی را قسیم آن ها لحاظ نموده و در کنار آن دسته بندی نمود.

۲. جلوه های سیاست جنایی مشارکتی

افغانستان کشور سنتی، با جوامع متکثر قومی و قبیله ای است. تصور اولیه این است که در چنین جامعه ای، عرف در همه جوانب زنده گی فردی و اجتماعی، از جمله در فرایند دادرسی و حل اختلافات، نقش برجسته ای بازی نماید. در چنین فضایی، می بایست جلوه های گوناگونی از مشارکت مردم و نهادهای مردمی در میانجی گری و فیصله قضایای حقوقی و کیفری دیده شود. بدین ترتیب قوانین کشور، که متناظر با شرایط اجتماعی وضع می گردد، باید متأثر از عرف و رویه حاکم بوده و جلوه های تقنینی مشارکت در این امور را بازتاب دهد؛ اما آیا واقعیت نظم حقوقی افغانستان این چنین است؟ آیا جلوه های ارزنده ای از مشارکت مردم و سازمان های مردم نهاد در حل و فصل قضایای جزایی مشهود است؟ آیا قانون گذار افغانستان به آموزه های سیاست جنایی مشارکتی توجه لازم را مبذول داشته است؟

واقعیت این است، که نظم حقوقی در افغانستان سابقه دیرینه ای ندارد. اولین بار در سال ۱۳۰۲ ش، در زمان امان الله خان و در لوی جرگه پغمان، نخستین قانون اساسی تحت عنوان «نظام نامه دولت علیه افغانستان» به تصویب رسید. اصول محاکمات جزایی افغانستان نیز ابتدا در همین قانون و در اصول ۵۰ - ۵۵ مطرح گردید. در این اصول، از انواع و سلسله مراتب محاکم سخن گفته شد. بر اساس همین قانون، محکمه های افغانستان به دو قسم ابتدائیه و مرافعه تقسیم شد و در کنار آن محکمه های اصلاحیه نیز، که جنبه عرفی و مشارکتی داشت، به رسمیت شناخته شد (نظام نامه تشکیلات اساسی افغانستان؛ ۱۳۰۲: اصل ۵۴).

در سال ۱۳۵۴، لایحه جرگه های صلحیه در شورای عالی قضایی کشور به تصویب رسید، که در مقدمه آن چنین آمده است: «طوری که هم وطنان گرامی اطلاع دارند، در این اواخر مطابق پالیسی اهداف دولت جمهوری افغانستان در ساحة قضا در بعضی ولایات جرگه های صلحیه به منظور رفاهیت بیش تر مردم و استفاده مثبت از عنعنات ملی تأسیس شده است، اینک لایحه ای که اخیراً به تصویب شورای عالی قضا رسیده، به نشر می رسد» (لایحه جرگه های صلحیه؛ ۱۳۵۴: ۱).

در مواد ۲ تا ۵، در مورد تشکیل شورای اصلاحی بیان داشته است که: «در حوزه های قضایی به تناسب ساکنان و مطالعه وضع دهات، بادر نظر گرفتن بُعد مسافت و اوضاع اجتماعی هر قریه و حوایج قضایی آن بوده و اعضای آن مرکب از پنج نفر اشخاص مورد اعتماد، برای مدت دو سال

انتخاب می‌شوند. کلیه اعضا به‌صورت افتخاری و مجانی انجام وظیفه می‌نمایند؛ هرچند در مواد ۱۵ و ۱۶ صلاحیت موضوعی شورا را به موضوعات حقوقی محصور کرده است، اما مطابق ماده‌های ۱۷ و ۱۸ جرایم قباحات نیز، در حالاتی که قصور فاعل و نتیجه فعل جزئی و علاقه عامه به تعقیب آن نباشد، قابل واگذاری به شورای اصلاحی است، که در صورت توفیق شورا به حل و فصل قسمت حق العبدی (حق الناسی) آن، جنبه حق الهی و عمومی جرم توسط مرجع باصلاحیت، مختومه قلمداد می‌گردد.

در سال‌های جنگ و آشوب، نمی‌توان انتظار توسعه نظم حقوقی و مشارکت مردم در سیاست جنایی را داشت؛ اما پس از «نشست بن»، و شکل‌گیری نظام جدید سیاسی و حقوقی در کشور، امیدواری برای تحول سیاست جنایی کشور به‌وجود آمد. هرچند در این زمان‌ها تلاش‌های جدی برای تدوین و اصلاح قوانین، ایجاد ساختارهای مناسب و تأسیس نهادها و کمیسیون‌های مختلف مانند کمیسیون مستقل حقوق بشر^۳ برای جلوگیری حقوق انسانی افراد و انسانی‌شدن عدالت جزایی انجام شد، اما از آن‌جا که سیاست جنایی ذاتاً دولتی است و اعمال مجازات از وظایف و خصوصیات عمده دولت و حاکمیت دولتی محسوب می‌شود (نجفی ابرنبدادی؛ ۱۳۷۵: ۳۴۹)، نظام حاکم در افغانستان، به مشارکت مردم و سازمان‌های مردم‌نهاد در عرصه‌های جزایی توجهی نداشته و اعمال مجازات را هم‌چنان از وظایف انحصاری دولت و حاکمیت می‌شمارد.

چنان‌که این نکته در فرمان تقنینی حامد کرزی به‌صراحت ذکر شده است: «موضوعات جزایی مطابق احکام قانون صرف در محاکم مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. مصلحه در موضوعات اجرایی اعتبار قانونی ندارد» (فرمان تقنینی دولت انتقالی؛ ۱۳۸۱: مواد ۱ و ۲).

این روی‌کرد، ناشی از دلایلی است که این‌ها است: از یک‌سو در جامعه نابسامان افغانستان نظم عمومی به‌هم‌ریخته است، دولت تلاش می‌کند با انحصاری کردن اعمال حاکمیت نظم را بازگرداند؛ از سوی دیگر، اعمال قانون و اجرای عدالت کیفری رسمی در تلقی عمومی نوعی پای‌بندی به نظم قانونی مدرن است، که جامعه را از نظم هنجاری سنتی به نظم حقوقی ارتقا بخشیده و حقوق شهروندی و انسانی افراد را به‌تر تأمین می‌کند.

باین‌وجود، در نظام جدید، تلاش‌هایی برای توسعه روی‌کرد مشارکتی صورت گرفته است، که می‌توان به نمونه‌هایی هم‌چون: مسوده قانون جرگه‌ها و شورای اصلاحی ماه میزان ۱۳۸۹؛ طرح

^۳ این کمیسیون به تأسی از ماده ۵۸ قانون اساسی به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر و به‌بود و حمایت از آن در توسط فرمان مؤرخ ۲۰۰۲/۶/۶ ریاست جمهوری تأسیس شده است. ماده ۵۸ قانون اساسی می‌گوید: «دولت به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر در افغانستان و به‌بود و حمایت از آن، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را تأسیس می‌نماید. هر شخص می‌تواند در صورت نقض حقوق بشری خود، به این کمیسیون شکایت نمایند. کمیسیون می‌تواند موارد نقض حقوق بشری افراد را به مراجع قانونی راجع سازد و در دفاع از حقوق آن‌ها مساعدت نماید. ...»

پالیسی ملی پیرامون نحوه ارتباط سیستم‌های عدالت رسمی و شورهای اصلاحی ۱۳۸۸/۸/۱۹؛ اشاره نمود. در این پالیسی ملی، آمده بود که: «تعقیب جرایم شدید، از صلاحیت انحصاری سیستم عدالت رسمی می‌باشد. سیستم عدالت رسمی می‌تواند صلاحیت رسیده‌گی به جرایم خفیه را بعد از موافقه متضرر (مرد و زن) به شورای اصلاحی مطابق احکام قانون محول نماید. شورای اصلاحی نمی‌تواند مجازات حبس و یا جریمه نقدی را وضع کند، بل که می‌تواند جبران خسارت و یا سایر مؤیدات مدنی را مطابق قانون وضع کند».

چنان که هویدا است، در این پالیسی تا چه اندازه تصویر کم‌رنگی از مشارکت مردمی امور جزایی به نمایش گذاشته شده است؛ اما همین اندک نیز در عمل به‌خاطر مخالفت‌های بسیار، به سرانجام قانونی نرسیده است.

برخلاف انتظار، مخالفت‌ها در برابر مسوده‌ها و پالیسی‌های این‌چنینی، بیش‌تر از سوی نهادهای مدنی، کمیسیون مستقل حقوق بشر و افراد تحصیل کرده صورت می‌گرفت؛ البته این واقعیت، از یک نگاه قابل درک است؛ چه این که افغانستان دوران طولانی از نابسانی را تجربه کرده است. در فقدان حاکمیت مرکزی بی‌دادگری‌های زیادی بر مردم تحمیل شده‌است. افراد زیادی به خاطر عرف ناپسند اجتماعی حقوق و آزادی‌های خود را از دست داده‌اند. در چنین فضایی، تأکید بر عدالت غیر رسمی، به مثابه رسمیت‌بخشی نظام عرفی فرسوده است، که میانه‌یی با ارزش‌های مدرن ندارد؛ درحالی‌که مطالعات جرم‌شناختی، چیز دیگری می‌گوید. داده‌های جرم‌شناختی و بزه‌دیده‌شناختی از شکست و ناکامی عدالت رسمی سخن گفته و روی کرد سیاست جنایی مشارکتی را برای عبور از بحران تورم کیفری و... پیش‌نهاد می‌کند.

در افغانستان اما به دلیل، روزآمدنبودن دانش و نگرش سیاست‌گذاران جنایی و نخبه‌گان فکری و فرهنگی این تصور وجود ندارد. در این کشور، «نه سیاست‌گذار جنایی به ظرفیت‌ها و قابلیت‌های مشارکت مردمی آن‌چنان که باید واقف است و نه نهادهای مدنی، حقوق‌بشری و رسانه‌های جمعی، اهمیت و ضرورت آن را آن‌چنان که شاید درک کرده‌اند. شاید براین تصور باشند که الگوهای مشارکت مردمی نمادهایی بارز شاخص‌های جوامع غیرمدرن می‌باشد؛ درحالی‌که بر اساس نگرش ترمیمی، دخالت مردم در حل و فصل اختلافات کیفری از مهم‌ترین و جدیدترین آورده‌های دنیای مدرن و پست‌مدرن است» (رحیمی؛ ۱۳۹۰: ۱۵۸).

بالین وجود، در پی حضور جامعه جهانی، مطالعات جدید و برآمدن نسل جدیدی از تحصیل کرده‌ها حقوق، تدوین قوانین تازه و... زمینه‌هایی از مشارکت در سیستم حقوقی به چشم می‌خورد، که به چند قالب آن اشاره می‌گردد.

۱. مشارکت در تهیه و اصلاح پالیسی‌ها و قوانین

یکی از عرصه‌های مهم و اثرگذار مشارکت مردم و نهادهای مردمی، مداخله در فرایند تدوین، تصویب و اصلاح قوانین است. قوانین، نسخه‌های اجرایی‌اند، که باید در عمل گرهی از مشکلات مردم و جامعه بگشایند؛ از این رو باید همواره متناظر با شرایط، اوضاع و احوال اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن جامعه تدوین شود. به همین جهت مشارکت عناصر فعال اجتماع در فرایند تهیه و تدوین قوانین، نقش مفیدی در بهبود کیفیت قوانین ایفا خواهد کرد.

در افغانستان، با فراهم شدن آزادی نسبی در نظام جدید سیاسی، زمینه مداخله شهروندان و نهادهای مردمی در عرصه‌های جنایی فراهم شده است. رسانه‌ها به موقع نسبت به قوانین در حال تصویب اطلاع‌رسانی می‌کنند. میزگردهای تلویزیونی بین تحلیل‌گران موافق و مخالف تصویب قانون شکل می‌گیرد. ذهنیت اجتماعی حساس می‌شود. نهادهای مدنی اعلام موضع می‌نمایند. سرانجام نقاط ضعف و قوت مسوده یا قانون موردنظر روشن می‌گردد. در این میان برخی موضوعاتی که به سرنوشت اجتماعی و حقوق و آزادی‌های شهروندی ارتباط می‌گیرد، حساسیت بیش‌تری را ایجاد می‌نمایند.

نمونه‌یی از این مشارکت را می‌توان در حمایت از «قانون منع خشونت علیه زنان» دانست. در افغانستان فرمان‌های تقنینی که از سوی حکومت صادر می‌شود، یا باید به تصویب پارلمان رسیده جامعه قانون به خود بگیرد و یا توسط پارلمان ملغی اعلام گردد؛ اما قانون منع خشونت علیه زنان هرچند که در مجلس به تصویب نرسید، اما هنوز تحت حمایت مردم و نهادهای مردمی از اعتبار برخوردار می‌باشد؛ با این که بعد از تصویب کُد جزای جدید، بسیاری از قوانین پراکنده از دایره انفاذ خارج گردیدند، اما قانون منع خشونت در این مقطع نیز استثنا شده و همچنان نافذ باقی ماند.

همچنین می‌توان به «قانون حمایت حقوق طفل مصوب ۱۳۹۹» اشاره نمود. این قانون که اتخاذ سیاست جنایی افتراقی درباره اطفال را بازتاب داده است، هنگام تصویب، از سوی اقشار مذهبی جامعه با شدیدترین مخالفت‌ها مواجه شد. عالمان دین حاضر در مجلس شورای ملی، علیه آن موضع گرفته و مفاد آن را ناسازگار با آموزه‌های دینی و بومی دانستند (<https://am.af/the-child-protection-law-was-passed-in-the-house-of-representatives>)؛ اما پارلمان تحت فشار فضای مجازی، نهادهای مدنی و نمایندگان زن در مجلس، به این قانون رأی مثبت داده تصویب نمودند.

یکی از سنت‌های حسنه و رویه نیکی که در کمیته تقنین وزارت عدلیه، که پیش‌نویس بسیاری از قوانین را می‌نویسند این است، که مسوده پیش‌نهادی را تکثیر نموده، جهت اظهار نظر، در اختیار

شهروندان، دانش کده‌های حقوق و نهادهای مدنی قرار می‌دهند. این امر نیز زمینه و بستر مشارکت در فرایند تهیه و تصویب قانون را فراهم می‌نماید.

۲. مشارکت در پیش‌گیری از جرم

پیش‌گیری، که مجموعه‌ای از اقدام‌ها و تدابیر غیر قهرآمیز است باهدف خاص مهار جرم، کاهش احتمال جرم، کاهش وخامت جرم، بر عوامل جرم‌زا اعمال می‌گردد. در قوانین جزایی افغانستان برای اولین بار در قانون منع خشونت علیه زنان به‌طور صریح از تدابیر پیش‌گیرانه در مقابله با جرم و بسط و تفصیل شیوه‌های اجرای آن سخن به میان آمده است. در این راستا وزارت زنان مکلف گردیده است به‌منظور جلوگیری از خشونت علیه زنان، باهم‌کاری سایر وزارت‌ها و اداره‌های دولتی و غیردولتی و مؤسسات ذی‌ربط، تدابیر پیش‌گیرانه ذیل را در پیش گیرد: انسجام فعالیت‌های اداره‌ها در جلوگیری از خشونت و هم‌آهنگی بین آن‌ها؛ بالابردن آگاهی زنان و مردان از حقوق و مکلفیت‌های شرعی و قانونی آن‌ها؛ فراهم‌نمودن زمینه حفاظت از زنان قربانی خشونت یا در معرض آن، در اماکن مصون و مناسب؛ برگزاری سمینارها و دوره‌های آموزشی برای بلندبردن آگاهی عمومی، شناسایی موارد خشونت و پیامدهای آن و هم‌چنین آموختن راه‌حل‌های مناسب و توضیح و تشریح عوامل خشونت و عواقب آن مستند به شرع و قانون از طریق نشرات مربوط به نظارت بر اجرای برنامه‌های آموزشی و ظرفیت کاری اداره‌های غیردولتی و مؤسسات مربوط.

هم‌چنین وزارت‌های ارشاد، حج و اوقاف، معارف، تحصیلات عالی، اطلاعات و فرهنگ، عدلیه، امور داخله و صحت عامه؛ مکلف گردیده‌اند تا به‌منظور پیش‌گیری از خشونت، هرکدام در حیطه صلاحیت خویش برنامه‌های جلوگیری از خشونت را در پیش گیرند.

برای مبارزه مؤثر علیه جرایم خشونت‌آمیز و تأمین هم‌آهنگی بین اداره‌ها، ایجاد کمیسیون منع خشونت علیه زن، به ریاست وزارت امور زنان و عضویت معین‌های چندین وزارت خانه و ریاست یا نماینده برخی از ادارات مهم دولتی، به شمول دادستان کل (لوی سارنوالی) و دادگاه خانواده (محکمه فامیلی) کمیسیون مستقل حقوق بشر و قانون وکلای مدافع پیش‌بینی شده است. ماده ۱۶ این قانون وظایف و صلاحیت‌های مهمی در راستای جلوگیری و محو خشونت به این کمیسیون واگذار کرده است، که در صورت عملی‌شدن می‌تواند بسیار مفید باشد.

این موارد نشان می‌دهد، که در نگاه تهیه‌کننده‌گان این قانون، پیش‌گیری از خشونت مهم بوده و مشارکت در آن ضروری پنداشته شده است؛ اما نکته‌یی که نباید از آن غافل شد، این است که در همه این تأکیدها نسبت به امر پیش‌گیری، بُعد دولتی آن برجسته است. درواقع مشارکت مندرج در این قانون، بیش‌تر مشارکت دولتی و شبه‌دولتی در قبال پدیده مجرمانه علیه زنان است، تا مشارکت

غیردولتی مدنظر سیاست جنایی مشارکتی. هرچند در متن این قانون در جاهای مختلف از نهادها و مراکز غیردولتی نام برده شده است، اما در حقیقت صلاحیت خاصی برای این نهادها پیش‌بینی نشده است.

۳. مشارکت در حمایت از قربانی خشونت

تهیه‌کنندگان قانون منع خشونت علیه زنان، از تدابیر حمایتی نسبت به قربانیان خشونت نیز غافل نبوده‌اند. این‌ها برای اولین بار در قوانین جزایی افغانستان، در هم‌سویی با روی‌کرد بین‌المللی نسبت به حمایت از بزه‌دیده‌گان، مفاهیم حمایت از متضرران جرم را وارد متن قانون کرده‌اند؛ و اساساً حمایت از زنان قربانی و متضرر را یکی از اهداف این قانون اعلام کرده‌اند (قانون منع خشونت علیه زنان؛ ۱۳۸۸: ماده ۲)؛ و در فقره ۱۰، ماده ۳ این قانون، تدابیر حمایتی از زنان خشونت‌دیده را تعریف کرده است؛ به‌هرروی، اگر عمده‌ترین حقوق قربانیان خشونت را به سه محور: مشارکت در فرایند جزایی، حفاظت از متضرران جرم در برابر تهدیدها و خطرهای ناشی از مرتکبان جرم و حامیان آن‌ها و جبران خسارت قربانیان جرم، بدانیم، این قانون، حقوق متضرران در هر سه بُعد آن به رسمیت شناخته است. قانون منع خشونت علیه زنان، در ماده ۶ تصریح کرده است که: «زن قربانی خشونت، دارای حقوق ذیل خواهد بود: تعقیب عدلی مرتکب خشونت؛ دسترسی به مرکز حمایتی یا خانه امن یا سایر محلات مصون به موافقه وی؛ دسترسی به خدمات صحتی عاجل به‌طور رایگان؛ داشتن وکیل مدافع یا مساعد حقوقی؛ جبران خساره ناشی از عمل جرمی و محرمیت موضوع نسبتی».

همچنین در فصل دوم این قانون، وزارت‌های زنان، وزارت ارشاد، حج و اوقاف، معارف و تحصیلات عالی، اطلاعات و فرهنگ، عدلیه، امور داخله و صحت عامه؛ موظف شده‌اند تا تدابیر حمایتی را در نظر بگیرند. یکی از وزارت‌خانه‌های یادشده وظیفه دارند در قلمرو صلاحیت و امکانات خویش برنامه‌هایی برای حمایت از زنان قربانی خشونت اجرایی نمایند. این تدابیر شامل حمایت‌ها و مساعدت‌های حقوقی، درمان رایگان، مشاوره روانی و حمایت‌های فیزیکی و امنیتی می‌باشد.

علاوه بر موارد فوق، در ماده ۴۲ این قانون، حق جبران خسارت را برای زنان بزه‌دیده در نظر گرفته و اظهار داشته است: «مرتکبان جرایم این قانون علاوه بر جزای پیش‌بینی‌شده، حسب احوال به جبران خسارت وارده نیز محکوم می‌گردند».

ماده‌های این قانون نشان می‌دهند، که قانون‌گذار به حمایت از بزه‌دیدهٔ خشونت، اهتمام جدی نشان داده و تمام ارگان‌های اثرگذار را برای مشارکت در این عرصه و اتخاذ تدابیر حمایتی توظیف کرده است. علاوه بر مشارکت نهادهای فوق، شخص بزه‌کار نیز با جبران خسارات وارده، سهمی در حمایت از زنان قربانی به عهده می‌گیرند.

۴. مشارکت در اعلام جرم

یکی از عرصه‌هایی که قانون‌گذار به نحوی مشارکت شهروندان را در قضایای جنایی خواسته است، شرکت آن‌ها در اعلام جرم است. برخی جرایم در زمان‌ها و مکان‌های غیرقابل پیش‌بینی روی می‌دهند. بسیاری از جرم‌ها، به خصوص جرایم علیه زنان، هم‌واره جرم مشهود نبوده و در منظر پولیس واقع نمی‌شوند؛ لذا ضابطان قضایی و پولیس جنایی برای آگاهی و کشف جرم نیازمند هم‌کاری و مشارکت شهروندان است. این مشارکت از سوی قانون‌گذار پذیرفته شده است. قانون اجراءات جزایی افغانستان، اطلاع از وقوع جرم یا مشاهدهٔ آثار و علائم آن توسط اشخاص به مراجع کشفی راه، تکلیف شهروندان افغانستان دانسته است: «اتباع کشور با رعایت سایر احکام این قانون، در صورت آگاه‌شدن از وقوع جرم یا مشاهدهٔ آن، مکلف‌اند موضوع را به‌طور کتبی یا شفاهی و یا با استفاده از وسایل الکترونیکی به پولیس یا سایر مأموران ضبط قضایی و یا سارنوال اطلاع دهند» (قانون اجراءات جزایی؛ ۱۳۹۲: مادهٔ ۵۷).

۵. مشارکت در فرایند دادرسی

در قوانین افغانستان، زمینه‌های نسبی مشارکت در فرایند دادرسی هم فراهم شده است. به‌عنوان نمونه، می‌توان از اعلام شکایت و طرح دعوا یاد نمود؛ چنان‌که در فقرهٔ ۱ و ۲ قانون منع خشونت علیه زنان، به این امر اشاره شده است. مطابق این قانون، زنان قربانی خشونت و یا اقارب وی می‌توانند به نهادهای پولیسی، حقوقی، سارنوالی و دیگر نهادهای مرتبط شکایت نمایند. این نهادها موظف به ثبت شکایت و رسیدگی به آن می‌باشند.

هم‌چنین در قانون اجراءات جزایی، موارد نه‌گانه‌یی را به عنوان اسباب تحریک دعوا (طرح دعوا) ذکر کرده است:

۱. مشاهدهٔ جرم در هنگام ارتکاب و سایر احوال جرم مشهود؛

۲. استغاثه و طلب نجات؛

۳. اطلاع از وقوع جرم یا مشاهدهٔ آثار و علائم آن توسط اشخاص به یکی از مراجع کشفی و

تحقیق یا درخواست جبران خسارت ناشی از جرم از طرف مدعی حق‌العبد؛

۴. شکایت مراجع یا اشخاص در مواردی که مطابق احکام قانون تحریک دعوای جزایی موکول به شکایت باشد؛

۵. درخواست مراجع رسمی در مواردی که تحریک دعوای جزایی موکول به درخواست رسمی باشد؛

۶. اطلاع اداره‌ها، مؤسسات و سایر اشخاص حکمی مبنی بر ارتکاب جرم در ساحت مربوط؛

۷. مشاهده علایم و آثار جرم توسط سارنوالی؛

۸. نشر و پخش موضوعات، مبنی بر ارتکاب جرم از طریق رسانه‌های همه‌گانی؛

۹. اظهارات شخص علیه خودش (قانون اجراءات جزایی؛ ۱۳۹۲: ماده ۵۶).

اندکی دقت به این فقره‌ها، نشان می‌دهد که مطابق قانون اجراءات جزایی نیز وجوه مشارکت مردم در تحریک دعوا، موجود است. حتا مطابق ماده شصت این قانون، تحریک دعوا در برخی حالات بدون شکایت تحریری متضرر، جواز ندارد.

در فرایند دادرسی، علاوه بر هیئت قضایی، افراد دیگر به شمول متهم، قربانی، شهود و حتا نماینده‌گان نهادهای مدنی و اصحاب رسانه می‌توانند اثرگذار باشند. حضور متهم، قربانی و شهود در جلسه قضایی آزاد، بل که لازم است. در محاکم علنی افراد عادی، ناظران و شاهدان نماینده‌گان نهادهای مدنی و رسانه‌ها هم حضور می‌یابند. این امر می‌تواند در سلامت دادرسی و منصفانه‌بودن احکام دادگاه‌ها مؤثر باشد.

مطابق قوانین موجود، متهم با اقرار یا دفع دعوا، رد سارنوال / دادستان، یا قاضی می‌تواند بر فرایند دادرسی و نتیجه حکم اثر گذارد؛ همین‌طور، متضرر نیز با انصراف از دعوا، گذشت از متهم و یا ادامه دعوا بر روند جلسه مؤثر خواهد بود. همین‌طور، شهود و سایر افراد ذی‌دخل می‌توانند با مشارکت خود نقشی در فرایند دادرسی بازی نمایند.

۶. مشارکت در اجرای مجازات

قانون‌گذار افغانستان، در کُد جزا تصریح می‌کند: «۱. این قانون جرایم و جزاهای تعزیری را تنظیم می‌نماید؛ ۲. مرتکب جرایم حدود، قصاص و دیه، مطابق احکام فقه حنفی شریعت اسلام مجازات می‌گردد» (کُد جزای افغانستان: ماده ۲).

مطابق این ماده، بخشی از قضایا از همان اول محول به احکام فقهی شده است. در فقه حنفی نیز همانند سایر مذاهب فقهی اسلامی، وضعیت مشارکت در سه جرم حدود، قصاص و دیات روشن است. بزه‌دیده و بزه‌کار با اقرار یا دفع اتهام خود می‌توانند در روند رسیده‌گی و احکام صادره تأثیر بگذارند. شهود و سایر افراد نیز می‌توانند با ادای شهادت، قسامه، و مشارکت در اجرای حکم اثرگذار

باشند؛ هم‌چنین قربانی و خانواده او نیز می‌توانند با طرح دعوا یا انصراف از آن و یا عفو متهم بر جریان رسیده‌گی و صدور یا اجرای حکم مؤثر واقع شوند.

هم‌چنین در بخش تعزیرات، در ماده ۱۵۰ کد جزا، از دوره مراقبت، انجام خدمات عامه، محرومیت از حقوق اجتماعی و حبس در منزل، به‌عنوان جزاهای بدیل حبس نام برده است.^۴ طبق این ماده و مواد بعدی، که به توضیح موارد و چه‌گونه‌گی اعمال این دسته از مجازات‌ها پرداخته است، امکان مشارکت متهم، قربانی، اشخاص حقیقی و حکمی در اجرای مجازات در این زمینه مطرح شده است؛ به‌ترتیب، نکته‌یی که باید یادآوری شود، این است که: قانون‌گذار افغانستان، متأثر از مطالعات جرم‌شناختی و با درنظرداشت تجارب سایر کشورها، تغییرات جدی به نظم حقوقی کشور آورده است. هم در کد جزا و هم در قانون اجراءات جزایی، بسترهایی برای مشارکت بزه‌کار، بزه‌دیده و حتا برخی اشخاص دیگر فراهم دیده است و در قانون منع خشونت نیز مشارکت برخی نهادها را در اتخاذ تدابیر پیش‌گیرانه و حمایتی خواسته است، اما واقعیت این است که این میزان از مشارکت را نمی‌توان سیاست جنایی مشارکتی نامید.

منظور از مشارکت در سیاست جنایی مشارکتی، مشارکت واقعی، مردمی و مؤثر می‌باشد. به‌گونه‌یی که شهروندان، نهادهای مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد بتوانند در وضع قوانین، تعیین عناوین مجرمانه و به‌خصوص در دادرسی جزایی و حل‌وفصل قضایای کیفری، مستقیماً دخالت داشته و در نتیجه حکم کلاً یا قسماً اثرگذار باشند. چنین نقشی برای شهروندان و نهادهای مردمی در قوانین افغانستان پیش‌بینی نشده است. واقعیت این است که در افغانستان هم به‌رغم حضور جامعه جهانی، تعهدات جدی دولت در حمایت از حقوق زنان، فعال‌بودن رسانه‌ها و نهادهای مدنی، هنوز آن‌گونه که باید، نسبت به تدوین سیاست جنایی مشارکتی در رویارویی با خشونت علیه زنان، کار اساسی صورت نگرفته است؛ هرچند در این کشور با فعالیت نهادهای مدنی زنانه و وضع قانون منع خشونت علیه زنان و... تلاش‌های خوبی در اتخاذ سیاست جنایی افتراقی نسبت مسایل زنان انجام شده است؛ اما این تلاش‌ها هنوز به اندازه مطلوب در ایجاد روی‌کرد مشارکتی مؤثر نبوده است.

افغانستان، کشوری محافظه‌کار است. فرهنگ استبدادی و اقتدارگرایی حاکم بر ساخت سیاسی کشور، مجال تغییرات بنیادی در نظام عدلی و قضایی را نمی‌دهد. ضمن این‌که هم نهادهای مدنی و هم قانون‌گذاران به لحاظ مبنایی داوری درستی نسبت به سیاست جنایی مشارکتی ندارند. برای همین در برخی موارد، حتا خود بانوان و نهادهای حامی آن‌ها، با روی‌کرد مشارکتی در امور مربوط به خشونت علیه زنان مخالفت ورزیده‌اند؛ باین‌وجود، اصل روی‌کرد افتراقی ایجاد شده مغتنم است. این

^۴. جزاهای بدیل حبس، عبارت‌اند از: دوره مراقبت، انجام خدمات عامه، محرومیت از حقوق اجتماعی و حبس در منزل، که در مطابقت با احکام این فصل، اعمال می‌گردد.

امر در تأسیس وزارت زنان، تعیین سهمیه ویژه برای بانوان در پارلمان و مجلس سنا، دستور به الزام جذب حداقل یک سوم بخش اداری از میان بانوان، تقرر الزامی معاونان زن برای والیان، ایجاد آمریت‌های جندر (جنسیتی) در تمام نهادهای تحصیلات عالی، تأسیس پولیس ویژه زنان، استخدام سهمیه‌یی زنان در ارتش و نهادهای نظامی، ایجاد بخش ویژه امور زنان در کمیسیون مستقل حقوق بشر، رصد و گزارش ماه‌وار، سه‌ماهه، شش‌ماهه، سالانه خشونت علیه زنان و ... همه‌گی بخشی از این روی‌کرد افتراقی است.

در نهایت از مجموع مطالب می‌توان این‌گونه ارزیابی نمود، که در کشور افغانستان، سیاست جنایی مشارکتی در قبال خشونت علیه زنان، به معنای واقعی، شکل نگرفته است؛ هرچند روی‌کردهای مشارکتی در متون حقوقی جلوه‌گر است، اما هنوز نمی‌توان آن را سیاست جنایی مشارکتی نام نهاد و پاسخ سازمان یافته هیئت اجتماع در رویارویی با خشونت علیه زنان دانست. این امور در حد زمینه‌سازی‌های حقوقی مغتنم است.

در افغانستان اما از یک نظر وضعیت به‌تر است؛ زیرا از یک‌سو، روی‌کرد افتراقی شکل گرفته است. در پی این روی‌کرد و بر اثر مداخلات نهادهای مدنی حامی حقوق زنان تلاش‌های عملی هم ایجاد شده است. این تلاش‌ها نتایج نسبی مثبتی داشته است؛ اما در مجموع در افغانستان، سیاست جنایی مشارکتی در قبال خشونت علیه زنان با چالش‌های مختلفی مواجه است، که نیازمند تحقیق مجزا است.

نتیجه‌گیری

در افغانستان در پی تصویب قوانین جدید و تعدیل قوانین گذشته، تغییرات مهمی ایجاد شده است. این تغییرات زمینه مشارکت مردم و نهادهای مردمی در امور جزایی را فراهم کرده است. در پی این تغییرات روی‌کرد افتراقی نسبت به زنان شکل گرفته است. در این روی‌کرد بسیاری از رفتارهای نادرست علیه زنان جرم‌انگاری و کیفرگذاری گردیده است؛ اما در عین زمان، واقعیت این است که هنوز افغانستان سیاست جنایی مشارکتی در رویارویی با خشونت علیه زنان، شکل نگرفته است. هرچند در افغانستان دلالت‌های روشنی از روی‌کرد افتراقی و حمایتی نسبت به زنان دیده می‌شود. باین‌وجود، نمی‌توان نام این روی‌کرد افتراقی را سیاست جنایی مشارکتی قلم‌داد نمود.

سرچشمه‌ها

۱. آشوری، داریوش. (۱۳۸۶). **دانش‌نامهٔ سیاسی**. چاپ چهاردهم. تهران: نشر مروارید.
۲. ابوالحمد، عبدالحمید. (۱۳۶۵). **مبانی علم سیاست**. چاپ سوم. تهران: انتشارات توس.

۳. احمد، عبدالسلام. (۱۳۹۷). **دراسات في مصطلح السياسة عند العرب**. تونس: الشركة التونسية للتوزيع.
۴. حاجی ده‌آبادی، محمد علی. (۱۳۷۸). «ارتباط اخلاق و سیاست جنایی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی. با رهنمایی دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی. ایران، قم: دانش‌گاه مفید.
۵. رحیمی، خادم حسین. (۱۳۹۰). «جلوه‌های عدالت ترمیمی در نظام حقوقی افغانستان». پایان‌نامه کارشناسی حقوق جزا و جرم‌شناسی. با رهنمایی دکتر محمد فرجیها. تهران: دانش‌گاه اهل‌بیت.
۶. کامیاب، حسین. (۱۳۸۰). «جنبه‌های مختلف سیاست جنایی ایران در قبال موارد مخدر». پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی. دکتر محمد آشوری تهران: دانش‌گاه امام صادق.^ع
۷. مدنی، سیدجلال‌الدین. (۱۳۷۴). **مبانی و کلیات علوم سیاسی**. ج ۱. چاپ دوم. تهران: مؤلف.
۸. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۷۴-۱۳۷۵). «سیاست جنایی سازمان ملل متحد». تهران: فصل‌نامه تحقیقات حقوقی. شماره ۱۷ و ۱۶.
۹. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۷۳). «سیاست جنایی». تهران: فصل‌نامه تحقیقات حقوقی. انتشارات دانش‌کده حقوق دانش‌گاه شهید بهشتی. ش ۱۱ و ۱۲.
۱۰. نورمحمدی، معصومه سادات. (۱۳۹۰). **سیاست جنایی افغانستان در قبال زنان بزه‌دیده**. تهران: میزان.
۱۱. وحیدی، عبدالملک. (۱۳۸۹). «سیاست جنایی افغانستان در قبال بزه‌دیده‌گی اطفال در پرتو اسناد بین‌المللی و سازمان کنفرانس اسلامی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. با رهنمایی دکتر امیر حمزه زینالی. تهران: دانش‌گاه اهل بیت.

قوانین:

۱۲. کُد جزای افغانستان. مصوب ۱۳۹۶.
۱۳. قانون منع خشونت علیه زن. مصوب ۱۳۸۸.
۱۴. قانون اجراءات جزایی افغانستان. مصوب ۱۳۹۲.
۱۵. قانون اجراءات جزایی افغانستان. مصوب ۱۳۹۲.
۱۶. نظام‌نامه تشکیلات اساسی افغانستان. کابل: انشارات دایرة تحریرات مجلس عالی وزرا. ۱۳۰۲.
۱۷. لایحه جرگه‌های صلحیه. مصوب ۱۳۵۴.
۱۸. فرمان تقنینی رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان در مورد حدود وظایف و صلاحیت شورای صلحیه.